

وجود محمولی

عسکری سلیمانی امیری

عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی

در این مقاله به بررسی پاسخ‌های مختلف به این پرسش پرداخته‌ایم که آیا مفهوم «وجود» در قضایای هلیه بسیطه، مانند «خدا هست»، محمول است. روشن شدن این مسئله می‌تواند اعتبار یا عدم اعتبار براهین وجودشناختی و حتی جهان‌شناختی را روشن کند.

در بخش اول، مقاله آرا، ادله و نتایج مسئله از دیدگاه فیلسوفان غربی مطرح و بررسی شده است و بخش دوم، به بررسی آرا، ادله و نتایج مسئله به صورت مقایسه‌ای بین فیلسوفان غربی و مسلمان می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: وجود محمولی، معدوم مطلق، قاعده فرعیه، هلیه بسیطه، محمول انضمامی، وجود رابطه، وجود رابطی، کانت، ملاصدرا

پرسیدند: آیا این قضیه که «الانسان موجود» دارای محمول است؟ پس گفت: قدما و متأخران در این مسئله اختلاف کرده‌اند، گروهی گفته‌اند این قضیه دارای محمول نیست و گروهی گفته‌اند دارای محمول است و اما نزد من هر دو قول از جهتی صحیح است، زیرا این قضیه و امثال آن هرگاه در آن ناظر طبیعی، که متوجه در امور است، نظر کند، این قضیه محمول ندارد، زیرا وجود شیء غیر از شیء نیست، در حالی که معنای حکم به وجود محمول یا نفی آن این است که محمول برای شیء باشد. پس از این جهت این قضیه دارای محمول نیست و اما هرگاه به این قضیه ناظر منطقی نظر کند، آن را مرکب از دو کلمه که اجزای آنند می‌گرداند و این که قضیه قابل برای صدق و کذب است. پس از این جهت دارای محمول است و هر دو قول صحیح است، لکن هر کدام به جهتی.^۱

فارابی

این قطعه از عبارات فارابی گواهی می‌دهد که یکی از چالش‌های مهم در مابعدالطبیعه رابطه میان وجود و ماهیت است. آیا وجود محمول است یا خیر؟ فارابی به هر دو طرف این پرسش با دو نگرش مختلف پاسخ مثبت می‌دهد. این پرسش برای کانت هم مطرح بوده و قبل از کانت نیز همین پرسش برای هیوم، همو که کانت را از خواب جز میت بیدار کرده بود، طرح شده بود. پس از کانت فیلسوفان تحت تأثیر کانت قرار گرفته و به گونه‌ای رأی او را، که وجود محمول واقعی نیست، پذیرفته‌اند.

این مسئله که آیا وجود محمول واقعی است یا خیر، علاوه بر آن که خود مسئله‌ای فلسفی و در خور تحقیق است، آن‌سان که فارابی را واداشت که در این باره قلم بزنند، کما این که از نقل قول

فارابی پیدا است که این مسئله برای فیلسوفان قبل از او یکی از دل‌مشغولی‌های مهم، جدی و در خور تحقیق بوده است، هم‌چنین در فلسفه دین ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است، چرا که اعتبار بعضی از ادله وجود خدا، یعنی برهان‌های وجودی، بلکه حتی ادله جهان‌شناختی در گرو حلّ این مسئله است، زیرا از نظر منکران وجود محمولی برهان‌های وجودشناختی اعتبارشان را از دست خواهند داد و از نظر کانت، برهان‌های جهان‌شناختی بر برهان وجودشناختی مبتنی‌اند. از این رو، این برهان نیز اعتبارش را از دست خواهد داد.

در این مقال، مطالب را در دو بخش ارائه خواهیم کرد؛ در بخش اول آرا، ادله و نتایج مسئله را از نظر فیلسوفان غربی به معرض می‌گذاریم و در بخش دوم آرا و ادله فیلسوفان اسلامی را به صورت مقایسه‌ای مطرح خواهیم کرد.

وجود محمولی در آرای فیلسوفان غربی

۱. هیوم

هیوم در مورد وجود چنین اظهار می‌کند:

مفهوم وجود... همان مفهومی است که ما تصور می‌کنیم موجود است. تأمل کردن در چیزی به‌طور ساده با تأمل کردن در آن به عنوان موجود تفاوتی ندارد. آن مفهوم وقتی با مفهوم امر عینی (object) بیبوند، چیزی بدان نمی‌افزاید.^۲

۲. کانت

کانت محمول بودن وجود را رد می‌کند و به نظر می‌رسد که نظریه او تقریری از دیدگاه هیوم باشد. خلاصه نظریه کانت در مورد وجود محمولی را از نظر می‌گذرانیم:

... هستی در مفهوم یک امر ممکن قرار دارد (مفهوم پیوسته ممکن است به شرطی با خود متناقض نباشد و این نشانه منطقی امکان است) حال اگر این شیء از میان برداشته شود، امکان درونی آن هم رفع می‌شود و این خود یک تناقض درونی است. ولی در این‌جا جز همان‌گویی محض کاری صورت نگرفته است. هرچیزی را می‌توانیم به منزله منطقی درآوریم، حتی خود موضوع می‌تواند عیناً محمول خویش قرار داده شود، ولی محمول واقعی عبارت است از تعیین یک شیء و تعیین عبارت است از محمولی که به مفهوم موضوع افزوده شده و آن را بزرگ‌تر سازد، نه این‌که در خود مفهوم موضوع گنجانیده شده باشد. وجود (= Bing) اصلاً محمول

واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. وجود صرفاً وضع یک شیء یا پاره‌ای تعینات فی نفسه در آن است. وجود در کاربرد منطقی فقط نسبت حکمیّه است. گزاره «خداوند قادر مطلق است» دارای دو مفهوم است که هرکدام ابژه و متعلق خود را دارد: «خداوند» و «قدرت مطلقه» و کلمه کوچک «است» (= is) در این گزاره محمول نیست، بلکه فقط چیزی است که محمول را در نسبت با موضوع وضع می‌کند. اینک اگر من موضوع (خداوند) را همراه با همه محمولاتش که قدرت مطلقه به این [مجموعه] تعلق دارد، به‌طور یک‌جا در نظر بگیرم و بگویم: «خداوند هست» یا «خدایی وجود دارد» در این حال، هیچ محمول تازه‌ای را به مفهوم خدا نیفزوده‌ام، بلکه فقط موضوع را فی نفسه همراه با همه محمولاتش در برابر مفهوم آن به‌طور یک‌جا وضع کرده‌ام ... بدین سان، امر واقعی هیچ افزوده‌ای از امر صرفاً ممکن دربر ندارد. صدر تالر واقعی پیشیزی از صد تالر ممکن در خود نمی‌گنجانند. پس با تصور برترین واقعیت (خداوند) باز این پرسش رواست که آیا این هستی وجود دارد یا ندارد؟ اگر ما بخواهیم وجود را تنها مقوله‌ای ناب در نظر بگیریم، در این صورت، اگر هیچ نشانه‌ای از او به‌دست ندهیم که از امکان محض شناخته شود، جای شگفتی نیست. وجودی که بیرون از میدان حس باشد، هرچند نمی‌تواند مطلقاً ناممکن اعلام گردد، ولی با این همه، توجیهی برای آن نداریم.^۳

در نظریه کانت باید به این نکته توجه داشت که از نظر او هر چیزی، از جمله وجود می‌تواند محمول منطقی باشد، ولی ممکن نیست وجود محمول واقعی باشد. کانت بر این اساس که وجود نمی‌تواند محمول واقعی باشد، برهان‌های وجودشناختی را نامعتبر می‌داند. ویژگی برهان‌های وجودشناختی این است که وجود خدا از طریق مفهوم او به اثبات می‌رسد. بنابراین، باید در مفهوم خدا، مفهوم وجود نهفته باشد و از این رهگذر، قضیه خدا وجود دارد باید تحلیلی باشد. استدلال کانت به اختصار چنین است:

اگر من محمول یک داوری را (محمول هرچه می‌خواهد باشد) همراه با موضوع به‌طور یک‌جا منکر شوم، هرگز تناقض درونی ناشی نمی‌شود. اگر بگوییم: «مثلث وجود ندارد و بالطبع سه ضلع آن هم وجود ندارد» تناقض نیست، ولی اگر مثلث را وضع کنیم و سه ضلع را از آن سلب کنیم، تناقض پیش می‌آید. تنها راه‌حل در این‌جا این است که گفته شود: «موضوع‌هایی وجود دارند که هرگز رفع شدنی نیستند و بنابراین، باید باقی بمانند، اما این بدین معنا نیست که موضوع‌هایی وجود دارند که مطلقاً ضروری‌اند. این معنا دقیقاً همان فرض پیشینی است که من در درستی آن تردید دارم».^۴

۳. فرگه

همان‌طور که مشاهده شد، کانت منکر محمول منطقی نبود، اما از نظر فرگه تنها وجود می‌تواند محمول ادبی باشد و برای وجود نمی‌توان محمول منطقی در نظر گرفت. اما آیا این که واقعاً بین ادعای کانت که معتقد است وجود می‌تواند محمول منطقی باشد و نمی‌تواند محمول واقعی باشد و بین گفته فرگه که معتقد است وجود تنها می‌تواند محمول ادبی باشد، اختلاف وجود دارد یا خیر؟ در بحث‌های آتی روشن خواهد شد که چنین نیست. به هر حال، استدلال فرگه مبتنی بر تمایز مفاهیم سطح یک و سطح دو است:

مفاهیم سطح دو از مفاهیمی صحبت می‌کنند که ذاتاً از مفاهیم سطح یک که مقدمات آن به حساب می‌آیند، متمایزاند. ربط یک شیء به مفهوم سطح یک که شیء در آن مندرج است، از ربط یک مفهوم سطح یک به مفهوم سطح دو، متمایز است (... یک مصداق زیر مجموعه یک مفهوم سطح یک است و یک مفهوم درون مفهوم سطح دو واقع می‌شود) بنابراین، تمایز میان مفهوم و شیء با تمام حدت‌ش نگهداری می‌شود.^۵

بارنر با توجه به تمایز مفاهیم سطح یک و سطح دو استدلال فرگه را بر نفی وجود محمولی، که به نظر می‌رسد قرائت دیگری از استدلال هیوم و کانت است، چنین تبیین می‌کند:

مضمون یک گزاره در مورد عدد یک اظهاری درباره یک مفهوم است. شاید این با عدد صفر واضح‌تر باشد. اگر بگوییم که «ونوس صفر قمر دارد»، صرفاً هیچ قمری یا مجموعه اقماری برای چیزی وجود ندارد تا بیانی درباره آن باشد، بلکه آنچه اتفاق می‌افتد این است که خاصیتی به مفهوم «قمر ونوس» نسب داده می‌شود، به این معنا که مصداقی تحت خود ندارد. اگر بگوییم: «درشکه قیصر با چهار اسب کشیده می‌شود»، در این صورت، عدد چهار به مفهوم «اسبی که درشکه قیصر را می‌کشد»، نسبت داده‌ایم... پس عدد خاصیت مفاهیم است نه اشیا و چنان‌که فرگه گاهی مطرح می‌کند که عدد یک خاصیت درجه دو یا سطح دو است. حالا در این جنبه، وجود شبیه عدد است. اثبات وجود در واقع، چیزی جز نفی عدد صفر نیست. بنابراین، وجود نیز بیش‌تر خاصیت مفاهیم را دارد تا خاصیت اشیا این قضیه که «اسب‌ها وجود دارند»، قضیه موضوع - محمولی کاملاً معتبری است، ولی وجود یا چیز دیگری را به اسب‌ها نسبت نمی‌دهد... این قضیه در مورد مفهوم «اسب» است و خبر می‌دهد که این مفهوم دارای مصداق است؛ یعنی چنین نیست که تحت خود چیزی نداشته باشد... اگر وجود یک محمول درجه دوم است، تلاش ما برای نشان دادن آن به مثابه محمول درجه یک و گفتن مثلاً «آراکل وجود دارد» یا

«پگاسوس وجود ندارد»، به چه معناست؟ فرگه به طور قاطع می‌گوید: «من نمی‌خواهم بگویم چیزی که این‌جا درباره مفهوم اظهار می‌شود اگر درباره اشیا اظهار بشود، دروغ و بی‌معناست». فرگه می‌گوید: «چون وجود خاصیت مفهوم را دارد، برهان وجودی برای اثبات وجود خدا با شکست مواجه می‌شود».^۶

۴. راسل

بیان راسل درباره وجود قرائت دیگری از نظریه هیوم و کانت است. این بیان را جان هیک چنین گزارش می‌کند:

برتراند راسل دقیقاً همین نکته را در عصر جدید، در تحلیل خود از معنای عبارت یا تعبیر «وجود دارد»، بیان کرده است. او نشان داد که اگرچه «وجود دارد» از لحاظ دستوری خبر است، در نطق نقش متفاوتی را بازی می‌کند که می‌توان آن را به صورت عبارت زیر نشان داد: «گاوها وجود دارند»، یعنی «Xهایی وجود دارند، به طوری که اگر بگوییم «X یک گاو است»، صحیح است و این عبارت ثابت می‌کند که این‌که بگوییم: «گاوها وجود دارند» به معنای نسبت دادن صفت خاصی، یعنی «وجود داشتن» به گاوها نیست، بلکه به این معناست که موجوداتی در عالم وجود دارند که وصف کلمه «گاو» در مورد آنها به کار می‌رود. همین طور عبارت «اسب شادخار وجود ندارد»، برابر است با «Xهایی وجود ندارند که اگر بگوییم: X یک اسب شادخار است، درست گفته باشیم»... ربط و تأثیر این نظریه بر برهان وجودی به قرار زیر است: اگر وجود، آن‌گونه که آنسلم و دکارت می‌پنداشتند، صفت یا محمولی است که می‌توان آن را در هر تعریفی وارد کرد و به عنوان یک صفت مطلوب باید آن را در تعریف خدا به کار برد، پس برهان وجودی برهان معتبری است، زیرا تناقض‌آمیز خواهد بود اگر بگوییم که کامل‌ترین وجود قابل تصور فاقد صفت «وجود داشتن» است، لکن اگر وجود، اگرچه از لحاظ دستوری محمول است، در منطق نقش کاملاً متفاوتی دارد و آن تصدیق به این امر است که فلان توصیف در عالم خارج یا واقع به فلان چیز اطلاق می‌گردد (یا با آن ربط و پیوند دارد). بنابراین، برهان وجودی شناختی به عنوان برهانی که قصد آن اثبات وجود خداست، ناکام می‌ماند، زیرا اگر وجود محمول نباشد، نمی‌توان آن را صفت معرف خدا دانست...^۷

۵. بارنز

بارنز بر محمول نبودن وجود یا به عبارت دیگر، موضوع - محمولی نبودن گزاره «a موجود

است»، چنین استدلال می‌کند:

این جمله را در نظر بگیرید: «تئاتوس وجود دارد». فرض کنید که این جمله به شکل موضوع - محمولی است (آن‌طور که «تئاتوس پرواز می‌کند» چنین است) و فرض کنید که «وجود دارد» محمول منطقی آن است، پس در این گزاره واژه «وجود دارد»، بر تئاتوس حمل می‌شود. حال به‌طور کلی، درست است که اگر یک محمول P بر A حمل شود، A باید موجود باشد، زیرا در غیر این صورت، چیزی برای P وجود ندارد که P بر آن حمل شود. اما براین اساس، این گزاره که «تئاتوس وجود دارد»، نمی‌تواند کاذب باشد، زیرا اگر این گزاره در شکل موضوع - محمولی است، آنچه موضوع قضیه نماینده آن است؛ یعنی «تئاتوس» وجود دارد و بنابراین، این گزاره صادق است و شکل این گزاره ضامن صدق آن است. اما برعکس، اگر گزاره «تئاتوس وجود ندارد» در کل موضوع - محمولی باشد نمی‌تواند صادق باشد، زیرا شکل گزاره، ضامن وجود چیزی است که موضوع گزاره نماینده آن است و در نتیجه، ضامن کذب گزاره است. از آن‌جا که بدیهی است تعدادی از گزاره‌های وجودی [موجبه] کاذب و تعدادی از گزاره‌های وجودی سالبه صادقند، پس گزاره‌های وجودی نمی‌توانند به شکل موضوع - محمولی باشند. اگر در این گزاره‌ها، «وجود» محمول و «تئاتوس» موضوع باشد، آن‌گاه مشخص‌کننده شیئی است که آن شیء اگر بخواهد مشخص شود، باید وجود داشته باشد... اگر گزاره «تئاتوس وجود دارد» در شکل موضوع محمولی باشد، باید این گزاره در مورد تئاتوس باشد. البته با کمک گرفتن از این اصل که اگر گزاره‌ای در مورد موضوعی باشد، آن موضوع موجود است...^۸

بارنز استدلال خود را تقریر دیگری بر نظریه کانت مبنی بر انکار وجود محمولی می‌داند و محمول بودن وجود را مبتنی بر اصلی می‌داند که به نظر او، آن اصل مخدوش است، آن اصل می‌گوید:

(۱) به ازای هر خاصیت F و هر شیء X اگر و فقط اگر X موجود باشد. F, X است. قضیه (۱) تاریخ طولانی دارد. به نظر من، این قضیه جوهره ادعای کانت را ارائه می‌دهد که [می‌گفت] وجود محمول نیست.^۹

از استدلال بارنز چند دلیل بر نفی وجود محمولی به دست می‌آید که هر یک از آنها بر اصلی و به تعبیر بارنز، بر ویژگی استوار است که همه آنها ریشه در اصل بارمنیدیز دارند: به نظر من، همه آن [استدلال‌ها] فاقد استحکامند، زیرا مبتنی بر [این] اصل جزمی پدر روحانی بارمنیدیز هستند که هر چیزی که درباره آن بتوان سخن گفت، وجود دارد. به‌طور دقیق‌تر، آن ادله بر یکی از

ویژگی‌های آن اصل جزمی مبتنی‌اند:

۱. اگر محمولی بر A اطلاق شود، آن‌گاه A موجود است.
۲. اگر A متعلق شناسایی قرار گیرد، آن‌گاه A موجود است.
۳. اگر به A اشاره شود، آن‌گاه A موجود است.
۴. اگر درباره A گزاره‌ای وجود داشته باشد، آن‌گاه A موجود است.^{۱۰}

معدوم مطلق

یکی از اصولی که فیلسوفان مسلمان بدان ملتزمند، این اصل است که: «المعدوم المطلق لایخبر عنه»؛ از معدوم مطلق خبر داده نمی‌شود. اگر این گزاره را عکس نقیض کنیم چنین می‌شود: «از چیزی می‌توان خبر داد که معدوم مطلق نباشد»؛ یعنی از چیزی می‌توان خبر داد که موجود باشد. دقیقاً این همان اصلی است که بارنز به بارمنیدیز نسبت داده است.

آیا این اصل قابل قبول است؟ چرا بارنز این اصل را رد می‌کند؟ استدلال بارنز بر این اصل به اختصار چنین است:

ممکن است در مورد اشخاص یا اشیایی که دیگر موجود نیستند، محمولاتی را اطلاق کنیم، بشناسیم و اشاره کنیم... هر فیلسوفی که درباره اسلام خود سخن می‌گوید یا به سقراط اشاره می‌کند، در واقع، یکی از اصول (۱) تا (۴) را خدشه‌دار می‌کند.^{۱۱}

از نظر فیلسوفان، نه تنها وجود نداشتن اشخاص و اشیا مانع و ناقض اصل مذکور نیست، بلکه طبق اصل مذکور باید این اشخاص و اشیا به گونه‌ای موجود باشد تا درباره آنها حکم کرد، ولی وجود ذهنی این اشخاص و اشیا برای حکم کافی است. براین اساس، وجود را به وجود ذهنی و خارجی تقسیم کرده‌اند. حتی به پارادوکسیکال بودن این اصل توجه کرده‌اند و بدان پاسخ گفته‌اند. پارادوکسیکال بودن این اصل این است که خود «لایخبر عنه» خبری برای معدوم مطلق است. شیخ الرئیس به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد: مفاد قاعده این است از معدوم مطلق خبر ایجابی نمی‌توان داد، اما خبر سلبی که در واقع، بی‌خبری است، بلامانع است. صدرالمتألهین نیز گونه‌ای دیگر پاسخ می‌دهد: از معدوم مطلق به حمل اولی خبر می‌توان داد، ولی از معدوم مطلق به حمل شایع نمی‌توان خبر داد، زیرا معدوم مطلق به حمل شایع هیچ محض است و چگونه می‌توان از آن خبر داد و «لایخبر عنه» به اعتبار مفهوم معدوم مطلق که در ذهن موجود است و

هیچ محض نیست، خبر واقع شده است.

اگر همواره از وجود خبر می‌دهیم و بعضی از آنها که خبر می‌دهیم، مانند سقراط در خارج موجود نیستند، آن‌گاه این بعض دارای وجود محمولی ذهنی‌اند. بعضی دیگر که در خارج موجودند دارای وجود محمولی خارجی‌اند. حال اگر هیوم و کانت اصل مذکور را بپذیرند، آیا وجود را محمول خواهند دانست؟ به نظر می‌رسد چنین باشد و استدلال آنها هم نشان می‌دهد که محمول نبودن وجود سبب دیگر دارد. بنابراین، مبتنی کردن نفی محمول وجود را بر اصل بارمیدیز غیر موجه است.

قاعده فرعیه

فیلسوفان مسلمان اصل دیگری را مطرح کرده‌اند که از آن به قاعده فرعیه نام می‌برند و مفاد این است: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له»؛ یعنی ثبوت چیزی مثلاً سفیدی برای چیزی مثلاً جسم فرع ثبوت مثبت له، یعنی جسم است.

اگر قاعده فرعیه را با چهار ویژگی‌ای که بارنزا از اصل بارمیدیز به دست آورده است، مقایسه کنیم، این قاعده به غرض هیوم و کانت نزدیک‌تر است، زیرا آن چهار ویژگی هم گزاره‌های ایجابی را شامل می‌شود و هم گزاره‌های سلبی را و برای رفع اشکالی کافی است گفته شود، موضوع در ذهن موجود است.

اما در قاعده فرعیه گزاره‌های سلبی مورد نظر نیست، زیرا گزاره‌های سلبی سلب ثبوت است، لذا منطبق دانان تصریح کرده‌اند که گزاره‌های سلبی به انتفای موضوع صادق است. به علاوه، قاعده فرعیه ناظر به عالم خارج است، صرف نظر از این که در اذهان ما چگونه است.

این قاعده، فیلسوفان مسلمان را به چالش واداشته تا در درستی یا نادرستی این اصل اظهار نظر کنند. یکی از مواردی که باعث برانگیخته شدن فیلسوفان مسلمان در تحقیق در این اصل شده، رابطه میان ماهیت با وجود است. اتصاف ماهیت به وجود از نظر فیلسوفان مشکل می‌نمود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «a موجود است»، بین «موجود» که محمول قضیه است و «a» که موضوع قضیه است، چه رابطه‌ای است؟ آیا اصل مذکور در این گزاره جاری است؟ آیا معقول است بگوییم ثبوت موجود برای a فرع ثبوت a است؟

در مورد ناسازگاری قاعده مذکور با رابطه محمول وجود با موضوعش با این فرض که قاعده

در آن جریان داشته باشد، گفته‌اند: اگر وجود صفتی عارض بر ماهیت باشد، ماهیت قابل آن خواهد بود و بر اساس اصل مذکور، ماهیت باید در رتبه سابق موجود باشد تا وجود را بپذیرد و این خلف فرض است، زیرا اگر وجود بر ماهیت معدومه عارض شود، مستلزم اجتماع نقیضین است و اگر بر ماهیت موجوده عارض شود یا مستلزم این است که یا ماهیت به دو وجود موجود باشد و یا یک وجود دو بار تکرار شود و یا مستلزم دور و تسلسل است، زیرا اگر وجود موضوع متوقف بر وجود محمول و وجود محمول هم متوقف بر وجود موضوع باشد، دور لازم می‌آید و اگر وجود موضوع متوقف بر وجود محمول نباشد، بلکه وجودی مستقل از محمول داشته باشد، مستلزم تسلسل در وجود است، زیرا ثبوت وجود برای موضوع فرع وجود موضوع است. به عبارت دیگر، موضوع موجود اشاره به یک قضیه دارد که محمول وجود بر موضوع آن حمل شده است.^{۱۲}

این مسئله سبب شده بعضی از فیلسوفان رابطه وجود و ماهیت را از قاعده مذکور استثنا کنند، در حالی که قاعده و اصل عقلی استثناپذیر نیست. بعضی دیگر از قاعده و اصل مذکور دست بکشند، اما اکثر فیلسوفان اصل مذکور را پذیرفته و درصدد پاسخ به اشکال مذکور بر آمده‌اند.^{۱۳} اگر بخواهیم اشکال اتصاف ماهیت به وجود را به زبان بارنز مطرح کنیم، باید بگوییم مفاد حمل یا مفاد «ب است» موضوع - محمولی است و «ب» هر چیزی از جمله «موجود» می‌تواند باشد، در حالی که چگونه ممکن است «موجود» محمول واقع شود. صدرالمتألهین برای این اشکال سه راه حل پیشنهاد می‌کند:

راه حل اول صدرالمتألهین

راه حل اول صدرالمتألهین با این مقدمه آغاز می‌شود:

عارض دوگونه است: عارض ماهیت مانند عروض فصل بر جنس و عروض تشخص بر نوع، و عارض وجود مانند عروض سیاهی بر جسم و عروض فوقیت بر آسمان، ویژگی عارض ماهیت این است که معروض به واسطه عارض موجود می‌شود نه قبل از آن، زیرا آن حصه از جنس مانند حیوان به واسطه فصل مقسم خود، مانند ناطق بالفعل موجود می‌شود نه قبل از آن و نیز حصه نوع به تشخص موجود می‌شود. و ویژگی عارض وجود عکس ماهیت است، زیرا مثلاً سیاهی‌ای که عارض بر زید می‌شود، سیاهی به واسطه زید موجود می‌شود و نه این که زید به واسطه سیاهی موجود شود، بلکه به واسطه آن فقط سیاه می‌شود. حکم انتزاعیات و اعتباریات

نیز همین است، زیرا فوقیت و کوری و جز این دو به سبب وجود معروضشان به گونه‌ای از وجود موجود می‌شوند.^{۱۴}

صدرالمتألهین پس از این مقدمه می‌گوید:

عروض وجود بر ماهیت از قبیل عروض عارض الماهیه است که معروض آن خود ماهیت من حیث هی هی است که به همان وجود موجود می‌شود نه قبل از آن، و به واسطه وجود بالذات حصه‌ای از وجود می‌گردد... پس آشکار شده است که عروض وجود بر ماهیت و اتصاف و ماهیت به وجود از قبیل عروض صفت بر امر موجود نیست و از قبیل اتصاف امری که بالذات موجود است به صفتی نیست که موضوع آن به وجود سابق نیازمند باشد.^{۱۵}

بنابراین، از نظر صدرالمتألهین قاعده فرعی در هر حملیه موجه‌ای جاری نیست.^{۱۶}

راه حلّ دوم صدرالمتألهین

اتصاف ماهیت به وجود اتصاف به ثبوت ماهیت است نه اتصاف به ثبوت چیزی برای ماهیت. و ثبوت وجود برای ماهیت عبارت است از ثبوت خود ماهیت نه ثبوت غیر ماهیت برای ماهیت و قاعده فرعی این است که ثبوت چیزی برای متفرّع بر آن چیز است نه این که ثبوت چیزی فی نفسه متفرّع بر ثبوت همان چیز است فی نفسه. بنابراین، مفاد گفته ما که «زید موجود است» همان وجود زید است نه وجود چیزی دیگری برای زید.^{۱۷}

این راه حل، از زمان فارابی مطرح بوده و فارابی خود در عبارتی که از او در ابتدای این مقال نقل کرده‌ایم بدان اشارت دارد. پس از او خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید العقاید بدان اصرار ورزیده است.^{۱۸} قبل از آن که راه حلّ سوم صدرالمتألهین را مطرح کنیم، لازم است مقایسه‌ای بین دو راه حل و آرای هیوم و کانت و دیگران انجام دهیم. برای فراهم شدن زمینه مقایسه لازم است مباحثی را از نظر بگذرانیم.

تقسیم قضیه به اعتبار محمول

حمل به اعتبار این که محمول آن چه چیزی باشد، دارای تقسیماتی است:

۱. حمل ذاتی اولی و شایع صناعی

اگر محمول قضیه از ذاتیات موضوع باشد، حمل آن ذاتی اولی است که اتحاد در مفهوم دارند، مانند: «انسان حیوان ناطق است». اما اگر محمول از ذاتیات موضوع باشد و فقط موضوع و

محمول اتحاد در مصداق داشته باشند، حمل شایع صناعی است که در علوم این سنخ قضا یا شیوع دارند، مانند: «نمک طعام از کلر و سدیم ترکیب می شود».

۲. هلیه بسیطه و هلیه مرکبه^{۱۹}

قضیه به اعتبار این که محمول آن «موجود» باشد یا از اشیا دیگری غیر از «موجود» باشد به هلیه بسیطه و هلیه مرکبه تقسیم می شود. در هلیه بسیطه محمول واژه «موجود» و هم معنای آن از هر زبانی است، مانند: «ماه موجود است». و در هلیه مرکبه محمول واژه «موجود» و هم معنای آن نیست، بلکه شیئی از اشیاست، مانند: «ماه در شب چهارده می درخشد».

۳. انضمامی، انتزاعی و سلبی

در هلیات مرکبه سه نوع محمول از هم تمیز داده می شود:

أ) محمول بالضمیمه یا انضمامی: محمولی است که بر موضوع حمل می شود و چیزی را از بیرون بر آن می افزاید، مانند سفیدی که غیر از جسم است و عارض بر جسم می شود. ویژگی محمول های انضمامی این است که وجود فی نفسه آن برای موضوع است. به عبارت دیگر، موضوع و محمول هرکدام وجودی دارند که از خودشان طرد عدم می کنند. علاوه بر آن، محمول هم طرد عدمی از موضوع می کند؛ مثلاً اگر قضیه «این جسم سفید است» صادق باشد، هریک از جسم و سفید، عدم جسم و عدم سفیدی را نفی می کنند. علاوه بر این، سفیدی عدمی را هم از جسم طرد می کند، زیرا جسم به سفیدی متصف می شود. از این رو، جسم ناسفید نیست. محمول انضمامی مندرج در معقولات اولی هستند.

ب) محمول انتزاعی: محمولی است که بر موضوع حمل می شود، ولی چیزی از بیرون بر موضوع نمی افزاید، بلکه موضوع با شیئی بیرون از آن مقایسه می شود و با این مقایسه از حاق موضوع محمول انتزاع می شود و بر آن حمل می شود، مانند «آسمان بالای سر ماست» فوقیت و بالا بودن وصف و محمول است که برای آسمان در نظر گرفته می شود، به شرط آن که آن را با کره زمین مقایسه کنیم، اما بدون مقایسه فوقیت معنا ندارد. اما آیا با این مقایسه چیزی بر واقعیت آسمان افزوده می شود؟ بالطبع خیر.

محمول انتزاعی از معقولات ثانیه در مقابل معقولات اولی هستند. مقایسه ای بودن از ویژه گی های معقولات ثانیه است؛ یعنی تا مفاهیم یا اشیا دیگری نباشد، و بین آنها مقایسه ای صورت نگیرد، این مفاهیم در ذهن نقش نمی بندند. پس این نوع مفاهیم با آن که ناظر به امور عینی اند، در تعقل در رتبه دوم قرار دارند، برخلاف معقول اولی که برای نقش بستن آن در ذهن

لازم نیست مفاهیم را با هم مقایسه کنیم؛ مثلاً برای نقش بستن سفیدی در ذهن کافی است که چشم باز کنیم و صفحه کاغذ را مشاهده کنیم.

ت) **محمول سلبی**: محمول سلبی عیناً همان محمول انتزاعی است، با این تفاوت که مفهوم محمول در انتزاعی ایجابی است و در این جا سلبی است، مانند: «زید نابیناست». مفهوم نابینا از زید انتزاع می‌شود، از آن رو که او را با هم نوعانش مقایسه می‌کنیم و می‌بینیم که هم نوعان او دارای بینایی هستند و او فاقد آن است. بنابراین، از فقدان بینایی زید مفهوم کوری انتزاع می‌شود.

از نظر صدر المتألهین قاعده فرعیه در حمل‌های ذاتی اولی جریان ندارد. اما آیا از نظر او، این قاعده در هر حمل شایعی جریان دارد؟ پاسخ این پرسش را باید با احتیاط داد. اگر تقسیم حمل به ذاتی اولی و شایع صناعی عقلی و منطقی باشد، باید گفت، در این صورت، هر حملی که ذاتی اولی نباشد، شایع صناعی است. بنابراین، هلیات بسیطه مصداقی از حمل شایع خواهند بود و پرواضح است که قاعده فرعیه در هلیات بسیطه جاری نیست.

اما اگر تقسیم حمل به آن دو عقلی نباشد، ممکن است به کلیت آن ملتزم بود، به شرط آن که مراد از حمل شایع حمل‌های غیراولی‌ای باشد که در علوم طبیعی و ریاضی به جز مابعدالطبیعه جریان دارند. بنابراین، می‌توان گفت قاعده فرعیه در تمام هلیات مرکبه جریان دارد، خواه محمول آن انتزاعی باشد یا انضمامی و یا سلبی.

صدر المتألهین در راه حلّ اول تصریح می‌کند که قاعده فرعیه در هر یک از سه نوع محمول جریان دارد، زیرا او به سفیدی که محمول بالضمیمه است و فوقیت که محمول انتزاعی است و عمی که محمول سلبی است، اشاره می‌کند و در هر سه مورد، قاعده فرعیه را جاری می‌داند، زیرا از نظر او، این سه عارض الوجودند.^{۲۰}

آیا وجود محمول انضمامی است؟

از راه حلّ دوم صدر المتألهین پیداست که از نظر او «موجود» نمی‌تواند محمول بالضمیمه باشد، چراکه رابطه وجود و موضوع رابطه دو شیء نیست تا یکی عارض بر دیگری باشد، بلکه وجود و موضوعش در متن هستی عین هم هستند. دوگانگی بین ماهیت و وجود و عروض وجود بر ماهیت فقط در مرحله ذهن است که ذهن واقعیت خارجی را به دو مفهوم مغایر تحلیل می‌کند و در این موضع است که وجود عارض بر ماهیت است.

رأی هیوم و کانت

اینک با مرور بر استدلالی که هیوم و کانت بر محمول نبودن وجود ارائه داده بودند، معلوم می‌شود که این دو هم به این نکته توجه کرده‌اند که رابطه وجود با موضوع بسان رابطه سفیدی با موضوع نیست. کانت می‌گفت:

محمول واقعی عبارت است از تعین یک شیء و تعین عبارت است از محمولی که به مفهوم موضوع افزوده شده و آن را بزرگ‌تر سازد، نه این‌که در خود مفهوم موضوع گنجانیده شده باشد. وجود اصلاً محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. وجود صرفاً وضع یک شیء یا پاره‌ای تعینات فی نفسه در آن است. وجود در کاربرد منطقی فقط نسبت حکمیته است.

به نظر می‌رسد این تعبیر که «وجود وضع یک شیء است»، جز به معنای ثبوت الشیء در تعبیر صدرالمتألهین نباشد. کانت نیز در نفی محمول بودن وجود از مفهوم افزایش استفاده کرد و این معنا می‌رساند که وجود محمول بالضمیمه نیست. اگر واقعاً مراد کانت و هیوم از نفی وجود محمولی، صرفاً نفی وجود محمولی انضمامی باشد، صدرالمتألهین با آن دو هم‌رأی است. در این‌که رأی این دو نفی وجود محمولی انضمامی باشد یا چیز دیگر، جای تأمل دارد و ما در مباحث آتی بدان خواهیم پرداخت.

آیا وجود محمول انتزاعی است؟

صدرالمتألهین در راه حلّ اول، عروض وجود بر ماهیت را از قبیل عارض الماهیه دانست. از این‌رو، آن را مجرای قاعده فرعیه قرار نداد. بنابراین، باید گفت که وجود در نظر او از مفاهیم انتزاعی نیست. اما در پایان راه حلّ سوم - بعداً خواهد آمد - بین مفهوم وجود و حقیقت وجود تمایز قائل شده و در مورد مفهوم وجود قاعده را جاری می‌داند:

هرگاه منظور مفهوم وجود عام و مفهوم وجود مطلق باشد، پس مانند سایر عارض‌ها و مفهوم‌های ذهنی خواهد بود که بر اشیا بالعرض صادقند و ثبوت آن بر موضوع متفرع بر وجود ماهیت و تعین ماهیت نزد عقل است.^{۲۱}

از نظر صدرالمتألهین، مفهوم وجود از مفاهیم انتزاعی و از معقولات ثانیه است که در اثر مقایسه به دست می‌آید؛ یعنی این مفهوم بدون مقایسه به دست نمی‌آید، بلکه باید مفاهیمی را با هم مقایسه کنیم تا این مفهوم در ذهن نقش بندد؛ مثلاً فرض کنید کودکی مفهوم وجود در ذهنش

نقش بسته باشد و در نظر بگیرید که این کودک برای مدتی با اسباب بازی خود بازی می‌کند و پس از خسته شدن اسباب بازی را در اتاقی که بازی می‌کرد، رها می‌کند و از اتاق خارج می‌شود، اندکی بعد به اتاق برمی‌گردد و جای اسباب بازی را خالی می‌بیند. در این جا ذهن کودک با توجه به این‌که به یادش می‌آید که اسباب بازی را در اتاق جا گذاشته بود و الان مفقود است، مفهوم وجود و مفهوم عدم را انتزاع می‌کند. مفهوم وجود را از آن حالت بودن اسباب بازی در اتاق و مفهوم عدم را از این حالت فقدان اسباب بازی در اتاق انتزاع می‌کند.

با توجه به توضیحات بالا به زبان فرگه می‌توان گفت که مفهوم وجود از نظر صدرالمتألهین یک مفهوم درجهٔ دو و سطح دو است.

آیا گزارهٔ «a موجود است» موضوع - محمولی است؟

از نظر صدرالمتألهین هلیات بسیطه موضوع - محمولی هستند، زیرا در راه حل اول تصریح می‌کند که رابطهٔ میان وجود و موضوع آن از قبیل عارض الماهیه است. پس از نظر او وجود عارض است. اما آیا استدلال بارنز بر موضوع - محمولی نبودن هلیات بسیطه قابل دفاع است و مدعی او را اثبات می‌کند؟

رای بارنز

آن بخش از استدلال بارنز را که دقیقاً در صدد اثبات مدعی خود است، از نظر می‌گذرانیم: این گزاره که «تئاتتوس وجود دارد»، نمی‌تواند کاذب باشد، زیرا اگر این گزاره در شکل موضوع محمولی است، آن چه موضوع قضیه نمایندهٔ آن است؛ «تئاتتوس» وجود دارد و بنابراین، این گزاره صادق است و شکل این گزاره ضامن صدق آن است. اما برعکس، اگر گزارهٔ «تئاتتوس وجود ندارد» در کل موضوع - محمولی باشد نمی‌تواند صادق باشد، زیرا شکل گزاره ضامن وجود چیزی است که موضوع گزاره نمایندهٔ آن است و در نتیجه، ضامن کذب گزاره است... اگر گزارهٔ «تئاتتوس وجود دارد» در شکل موضوع - محمولی باشد، باید این گزاره در مورد تئاتتوس باشد. البته با کمک گرفتن از این اصل که اگر گزاره‌ای در مورد موضوعی باشد، آن موضوع موجود است... اولاً، قبلاً گذشت که از اصل مذکور بیش از وجود ذهنی نمی‌توان استفاده کرد. بنابراین، وجود ذهنی موضوع کافی است که دربارهٔ آن سخن بگوییم، ولی برای صدق یا کذب گزاره‌ای صرف وجود ذهنی کافی نیست، بلکه در متن هستی باید شیء موجود باشد. صدرالمتألهین برای

صدق گزاره‌ها در راه حل اول عارض را دو قسم می‌کند و برای صدق عارض ماهیت، که رابطه وجود و ماهیت نیز از این سنخ است، وجود موضوع را ضروری نمی‌داند و در خصوص وجود و ماهیت در راه حل دوم نشان داده که این دو در متن واقع دو چیز نیستند تا سخن از موجود بودن ماهیت در رتبه سابقه باشد. بنابراین، دلیلی ندارد هلیات بسیطه به شرط درستی اصل مذکور موضوع - محمولی نباشد.

ثانیاً، اگر اصل مذکور دال بر وجود خارجی و واقعی باشد، تازه استدلال مذکور نشان می‌دهد که این معنایی که بارنز مطرح کرد، تشکیک کند، در این صورت، مقتضای این استدلال این است که موضوع - محمولی بودن هلیه بسیطه با درست بودن اصل مذکور جمع نمی‌شود. بنابراین، یا باید اصل مذکور نادرست باشد و یا باید هلیه بسیطه موضوع - محمولی نباشد. همان‌طور که مشاهده می‌شود ما با یک منفصله روبه‌رو هستیم و بارنز در استدلال خود نشان نمی‌دهد که چرا در میان دو مؤلفه منفصله، مؤلفه دوم را انتخاب کرده است.

اما براساس رأی صدرالمتألهین باید گفت که مؤلفه اول منفصله قابل قبول است، زیرا در راه حل دوم معلول شد که رابطه وجود با موضوع ثبوت الشیء است نه ثبوت شیء لشیء.

در این جا ممکن است گفته شود که هنوز هم ممکن است هلیه بسیطه موضوع - محمولی نباشد، زیرا ممکن است هر دو مؤلفه منفصله صادق باشند. به عبارت دیگر، ممکن است هم اصل مذکور نادرست باشد و هم هلیه بسیطه موضوع - محمولی نباشد. پاسخ این است که درست است که با صرف پذیرش یکی از دو منفصله مانعة الخلو کافی نیست که مؤلفه دیگر نفی شود، ولی نفی مؤلفه دیگر دو شاهد بیرونی دارد؛ یکی این که صدرالمتألهین در راه اول نشان داده که وجود در ذهن عارض بر ماهیت است. دیگر آن که قالب جمله در هلیه بسیطه موضوع - محمولی است و دلیلی بر نفی آن اقامه نشده است. پس به مقتضای طبع خود باید به عنوان موضوع - محمولی پذیرفته شود.

تا کنون معلوم شد که وجود محمول انضمامی نیست، کما این که حقیقت وجود محمولی انتزاعی نیست و مفهوم وجود مفهوم انتزاعی است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت: صدرالمتألهین در مورد اول با هیوم و کانت و در مورد سوم با فرگه موافق است.

اما آیا به راستی وجود محمول واقعی نیست؟ برای رسیدن پاسخ به این پرسش لازم است تقسیم لفظی‌ای که صدرالمتألهین در مورد وجود انجام داده است، از نظر بگذرانیم.

وجود رابط و وجود محمولی و وجود رابطی^{۲۲}

از نظر صدر المتألهین واژه «وجود» دو کاربرد متفاوت دارد:

وجود رابط

این وجود همان «است» در زبان فارسی است که بین دو جزء حملی موجه ربط برقرار می‌کند. وجود ربط از نظر منطقی در هر قضیه موجه حملی وجود دارد، مانند «زید قائم است». در بعضی زبان‌ها مثل زبان فارسی و انگلیسی برای این نوع وجود، واژه مستقلی وجود دارد. در بعضی زبان‌ها نیز برای آن واژه مستقلی به کار نمی‌رود، مانند زبان عربی؛ مثلاً «زید قائم» هیئت جمله اسمی نقش رابط را ایفا می‌کند. این نوع وجود از خود هیچ حکمی ندارد، زیرا مستقل در مفهوم نیست تا حکمی بپذیرند، لذا می‌توان از این نوع وجود هلیه بسیطه‌ای ساخت و موجودیت را به آن نسبت داد، زیرا همین که بدان توجه شود و موضوع هلیه بسیطه قرار داده شود از هویت خود که عدم استقلال در مفهومیت است خارج شده و مفهوم مستقلی خواهد یافت که دیگر آن نیست، بلکه چیز دیگری است.

وجود محمولی

وجود محمولی وجودی است که می‌توان آن را با یک هیله بسیطه گزارش کرد. وجود محمولی به وجود لئفسه و وجود لغیره یا وجود رابطی تقسیم می‌شود.

وجود رابطی

وجود رابطی در مقابل وجود لئفسه قرار دارد و وجود لئفسه وجودی است که برای خودش است نه برای دیگری. به عبارت دیگر، وجود فی نفسه گاهی چیزی دیگری را توصیف نمی‌کند. بنابراین، لئفسه است. اما خاصیت وجود لغیره یا وجود رابطی این است که موجود دیگر را توصیف می‌کند و ناعت برای غیر خود است، لذا به آن وجود ناعتی می‌گویند و از این نظر که با غیر ربط و نسبت می‌یابد، وجود رابطی می‌گویند؛ برای مثال قضیه «این کاغذ سفید است». هر یک از کاغذ و سفیدی وجود محمولی دارند، زیرا هر کدام را می‌توانیم موضوع هلیه بسیطه قرار دهیم و بگوییم: «کاغذ موجود است» و «سفیدی موجود است»، اما وجود کاغذ و وجود لئفسه است؛ یعنی کاغذ وصف چیزی قرار نمی‌گیرد، اما وجود سفیدی وجود لئفسه نیست؛ یعنی وجود برای خود نیست، بلکه وجود برای کاغذ است و کاغذ به سفیدی متصف می‌شود، لذا گفته‌اند: وجود فی نفسه اش للغير است.

اگر به قاعده فرعیه برگردیم، می توان گفت: از نظر صدرالمتهلین قاعده فرعیه فقط در وجودهای رابطی جاری است.

آیا وجود محمول واقعی است؟

باز لازم است آن بخش از استدلال کانت را که مدعی است وجود محمول واقعی نیست، مرور کنیم: محمول واقعی عبارت است از تعین یک شیء و تعین عبارت است از محمولی که به مفهوم موضوع افزوده شده و آن را بزرگ تر سازد، نه این که در خود مفهوم موضوع گنجانیده شده باشد. وجود اصلاً محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. وجود صرفاً وضع یک شیء یا پاره ای از تعینات فی نفسه در آن است.

معنای «واقعی»

«واقعی» به معنای منسوب به واقع است. «واقع» به چیزی می گویند که صرف نظر از ذهن من واقعیت داشته باشد. اگر شما چند ساعتی غذا نخورده و الان میل شدید به غذا داشته باشید و این میل را به این صورت گزارش کنید: «من گرسنه ام» این گزارش شما واقعی است، یعنی شما و گرسنگی تان واقعیت است. به عبارت دیگر، اگر گزاره حملی صادق باشد و بتوان از اجزای آن هلیه بسیطه صادق ساخت، مضمون گزاره واقعیت است. در مثال فوق شما و گرسنگی شما را می توان به صورت هلیه بسیطه صادق گزارش کرد: «شما موجود هستید» و «گرسنگی شما موجود است».

از نظر صدرالمتهلین نه تنها محمول انضمامی واقعی اند، بلکه هر چیزی به جز وجود رابط (است) واقعی است. بنابراین، مفاهیم انتزاعی و حتی مفاهیم عدمی، مانند کوری، جهل و فقر که بعضی از موجودات بدان متصف می شوند، از وجود واقعیت بی بهره نیستند:

حق آن است که اتصاف نسبت بین دو شیء متغایر به حسب وجود، در ظرف اتصاف است و حکم به وجود داشتن یکی از دو طرف نسبت، بدون طرف دیگر، در ظرفی که اتصاف در آن محقق است، تحکم و مدعای بودن دلیل است...، حتی برای اضافیات و اعدام ملکات، قوا و استعدادها بهره های ضعیفی از وجود و تحصل وجود دارد که اتصاف (موصوف) به این ها جز در ظرف وجود داشتن آنها برای موصوفاتشان ممکن نیست...^{۲۳}

نه تنها محمول‌های انضمامی، انتزاعی و سلبی از وجود بی‌بهره نیستند، بلکه ماهیت و بالاتر وجود هم از وجود بی‌بهره نیست. توضیح این فقره در بحث اصالت وجود روشن می‌شود.

محمول واقعی

با توجه به معنای «واقعی»، «محمول واقعی» در فلسفه اسلامی محمولی است که یک گزاره با آن محمول صادق است و با نقیض آن صادق نیست و از آن محمول می‌توان یک هلیه بسیطه صادق ساخت. بنابراین، اگر گزاره «این کاغذ سفید است» صادق باشد، «سفید» محمول واقعی است. کما این که «بعضی از سفیدها کاغذ هستند». صادق است، لذا «کاغذ» محمول واقعی است. و از هر یک از کاغذ و سفیدی می‌توان هلیه بسیطه‌ای ساخت و گفت: «کاغذ موجود است» و «سفیدی موجود است» و بنابراین، «موجود» هم محمول واقعی است، زیرا از وجود هم می‌توان هلیه بسیطه‌ای ساخت: «وجود موجود است».

تفسیر کانت از محمول واقعی

کانت محمول واقعی را به معنای تعین یک شیء می‌گیرد و تعین یک شیء را به افزایش محمول بر مفهوم موضوع تفسیر می‌کند. اما چرا کانت محمول واقعی را به تعین و تعین را به افزایش محمول بر مفهوم موضوع تفسیر کرده است؟ به نظر می‌رسد علت این امر این است که تا شیء تعین نیابد و به اصطلاح فلسفه اسلامی تشخیص^{۲۴} نیابد، واقعی نیست؛ مثلاً «انسان» به عنوان یک مفهوم کلی واقعی نیست، آنچه واقعی است اشخاص اند و انسان وقتی واقعی است که تبدیل به شخص شده باشد. حال سؤال این است که چه وقتی انسان شخص می‌شود؟ به عبارت دیگر، من و هر یک از شما چه ویژگی‌ای پیدا کرده‌ایم که شخص و امر واقعی شده‌ایم؟ از نظر کانت، هر یک از ما که انسان هستیم، از آن رو شخص شده‌ایم که مفاهیمی بیرون از حوزه مفهوم انسان بر انسان عارض شده و او را شخص کرده است. این مفاهیم که گاهی در فلسفه اسلامی از آنها به عوارض مشخصه یاد می‌کنند، آن انسان را محدود می‌کند و به شخص تبدیل می‌کند. من به عنوان شخص از پدر و مادری خاص در شهری خاص متولد شده‌ام و الان وزن بدن، ارتفاع قد، رنگ پوست و هزاران عوارض دیگر که بر من عارض شده، مرا از دیگر هم‌نوعانم متمایز کرده است. اگر این عوارض نباشند، هرگز من به عنوان یک شخص جلوی دیدگان شما نمی‌توانستم حاضر

شوم و از دیگران متمایز باشم. از این بیان معلوم می‌شود که محمول‌های انضمامی می‌توانند ایفای نقش کنند تا شیء مشخص و به تعبیر کانت، متعین شود. از این رو، می‌بینیم که کانت برای تعین از مفهوم «افزایش» و «بزرگ‌تری» استفاده می‌کند.

مراد کانت از این افزایش چیست؟ شاید عبارت بعدی کانت به ما کمک کند: «تعین عبارت است از محمولی که به مفهوم موضوع افزوده شده و آن را بزرگ‌تر سازد، نه این‌که در خود مفهوم موضوع گنجانیده شده باشد». به نظر می‌رسد از این عبارت به دست می‌آید که اگر رابطه محمول با موضوع، رابطه اندراج مفهومی باشد، آن محمول واقعی نیست؛ برای مثال گزاره «هزار ضلعی هزار ضلع دارد» گزاره‌ای تحلیلی است که مفهوم محمول مندرج در مفهوم موضوع است، لذا دلیل نمی‌شود که محمول واقعی باشد. شاید اصلاً هزار ضلعی‌ای واقعیت نداشته باشد، در نتیجه، هزار ضلع داشتن و هر حکمی که در هندسه برای آن قابل فرض است، واقعی نباشد. براین اساس، احتمالاً فقط باید نسبت به تحلیلی‌ها حساس بود که آیا محمول واقعی دارند یا خیر، لذا محمول‌های انتزاعی و حتی سلبی که گزاره‌های آنها صادقند، بعید نیست از نظر کانت واقعی باشند.

اگر این احتمال در فهم از عبارت کانت صحیح باشد، در این صورت، باید معنای افزایش و بزرگ‌تری را در خصوص مفهوم دانست نه افزایش و بزرگ‌تری واقعی؛ مثلاً گوری که بر انسانی عارض می‌شود بر مفهوم انسان قید می‌زند و مفهوم فریه‌تر و بزرگ‌تر می‌شود، اما در واقعیت آن انسان چیزی افزوده نمی‌شود و واقعیت آن بزرگ‌تر نمی‌شود، اگر نگوییم کوچک‌تر می‌شود. هم‌چنین اگر این احتمال صحیح باشد، دیگر نمی‌توان محمول وجود را به‌طور کلی، انکار کرد، زیرا در هلیات بسیطه اگر موضوع آن ماهیت باشد، مفهوم محمول بر مفهوم موضوع می‌افزاید، اگرچه بر واقعیت نمی‌افزاید، زیرا طبق راه حل دوم صدر المتألهین ماهیت وجود در واقعیتشان عین هم هستند و به اصطلاح ثبوت الشیء است نه ثبوت شیء لشیء.

آری، تنها موردی که احتمالاً می‌توان وجود محمولی را انکار کرد، جایی است که هلیه بسیطه تحلیلی باشد؛ مثلاً در گزاره «وجود موجود است» این احتمال وجود دارد که محمول واقعی نباشد، چراکه صرف تحلیلی و صادق بودن گزاره کافی نیست تا آن را واقعی بدانیم. اما این‌که گفتیم احتمالاً برای آن است که هنوز به اثبات نرسیده که حتی چنین گزاره‌ای واقعی نیست، کما این‌که به اثبات نرسیده که واقعی است. براین اساس، فقط این احتمال وجود دارد که

برهان‌های وجودی از این جهت نامعتبر باشند. اما این که واقعاً نامعتبرند، به تحقیق دیگری نیاز دارد و مستقیم به وجود محمولی مربوط نیست.

اما هنوز در عبارت کانت، علی‌رغم شواهد موجود به سود احتمال اول، احتمال دیگر وجود دارد و آن این که مراد او از افزایش و بزرگ‌تری، افزایش و بزرگ‌تری عینی باشد که در این صورت، باید محمول واقعی را محمول انضمامی دانست. اگر این احتمال قابل قبول باشد، پرسشی که مطرح می‌شود این است:

اولاً، به چه دلیل متعین شدن یک موضوع فقط به واسطه محمول‌های انضمامی است؟ چرا نباید محمول‌های انتزاعی و یا حتی محمول‌های سلبی تعین بخش موضوع باشند؟ همان‌طور که با ضمیمه‌شدن محمول‌های انضمامی، دایره مفهوم موضوع محدود می‌شود و شیء به تعینی می‌رسد، هم‌چنین با مفاهیم انتزاعی و سلبی هم این کار صورت می‌پذیرد.

ثانیاً، ضمّ قیود به یک کلی، گرچه دایره آن را محدود می‌کند، آن را از کلیت خارج نمی‌کند، بلکه همچنان کلی است. از این رو، با هیچ‌یک از محمول‌های انضمامی، انتزاعی و سلبی ماهیت و موضوع متعین و مشخص نمی‌شود. تشخص منحصرأ با وجود است و آنچه به عنوان عوارض مشخصه یاد می‌شود، صرفاً علائم و نشانه‌های تشخص اند. صدر المتألهین دقیقاً به همین نکته در راه حلّ اول اشاره می‌کند که موجودیت ماهیت فقط با وجود است:

عروض وجود بر ماهیت از قبیل عارض الماهیه‌ای است که معروض آن نفس ماهیت من حیث هی هی است که به همین وجود موجود می‌شود، نه قبل از آن. و به واسطه همین وجود ذاتاً حصه‌ای از وجود می‌شود نه به چیز دیگری، بلکه وجود در حقیقت، عین تشخص است، کما این که مذهب محققان، مانند فارابی و قدمای از حکماست.^{۲۵}

اینک با مطرح شدن علت تشخص طرح مسئله اصالت وجود فرارسیده است و راه حلّ سوم بر این پایه استوار است.

اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

شکی نیست، چیزی که با واژه «عسل» نام می‌بریم و به هنگام صبح تناول می‌کنید و از آن لذت می‌برید و به شما نیرو می‌دهد، امری واقعی است؛ یعنی بخشی از عالم واقع را پر کرده است. این واقعیت خارجی در ذهن ما انعکاسی دارد. زردی، مایع بودن، شیرینی و ... از

انعکاسات عسل در ذهن است. یکی از انعکاس‌ها انعکاسی است که می‌توانیم با یک هلیه بسیطه گزارش کنیم و بگوییم: «عسل موجود است».

اگر توجه کنیم این گزارش وقتی صورت می‌گیرد که از آن واقعیت خارجی در ذهن خود انعکاس و بازتابی داشته باشیم؛ یعنی تا شیء خارجی در ذهن من به صورت مفهوم عسل و مفهوم وجود انعکاس نیافته باشد، نمی‌توانستیم از آن با هلیه بسیطه‌ای گزارش کنیم.

بحث اصالت از این جا آغاز می‌شود که کدام یک از این دو مفهوم بازتاب واقعی این واقعیتی است که ذاتاً طرد عدم می‌کند و آثار بر آن مترتب است. به عبارت دیگر، مراد از اصالت این است که کدام یک از این دو مفهوم از آن جهت که مصداقشان را نشان می‌دهند، آن را که واقعاً طرد عدم می‌کند، نشان می‌دهد. آیا آن که طرد عدم می‌کند، از آن مفهوم وجود انتزاع شده است یا مفهوم ماهیت و در مثال ما مفهوم عسل.

شاید ذهن آدمی بعد از طرح مسئله اصالت، با این پرسش روبه‌رو شود که چرا هر دو اصیل نباشند؟ پاسخ این است که هر دو نمی‌توانند اصیل باشند، زیرا اگر هر دو اصیل باشند، لازمه آن این است که ما در خارج با دو واقعیتی که طرد عدم می‌کند و مبدأ اثر است، روبه‌رو باشیم، زیرا هر یک از ماهیت و وجود غیر هم هستند و علی‌الفرض هر کدام هم اصالت دارند.

صدرالمتألهین رسماً برای اولین بار این مسئله را مطرح کرده و قائل به اصالت وجود شده است. صدرالمتألهین در مقدمه کتاب اسفار می‌گوید: من قبلاً اصالت ماهوی بوده و به شدت از مدعیان آن دفاع می‌کردم تا این که پروردگارم هدایت‌م کرد و بر من آشکارا روشن شد که امر بر عکس است.^{۲۶} این اصل یکی از ریشه‌های ترین پایه‌های حکمت متعالیه اوست. وی این اصل را با ادله متعدّد به اثبات رسانده است. صدرالمتألهین در کتاب المشاعر هشت دلیل بر اصالت وجود اقامه می‌کند که ما در این جا به دو دلیل از آنها اکتفا می‌کنیم:

دلیل اول بر اصالت وجود

حقیقت هر چیزی همان وجود آن است که به واسطه آن آثار و احکام آن چیز مترتب می‌شود. پس بدین سان، وجود حق‌ترین چیزهایی است که دارای حقیقت است، زیرا غیر وجود به واسطه وجود دارای حقیقت می‌شود، پس وجود حقیقت هر صاحب حقیقتی است و وجود در حقیقی بودن به حقیقت دیگری نیاز ندارد. بنابراین، وجود به ذات خود در اعیان (خارج) است و غیر وجود، یعنی ماهیات به واسطه وجود در اعیانند نه به ذات خودشان.^{۲۷}

دلیل دوم بر اصالت وجود

اگر موجودیت اشیا به خود ماهیت‌ها باشد نه به امر دیگری، حمل بعضی از آنها بر بعض دیگر و حکم به چیزی از آنها بر چیزی مانند: «زید حیوان است» و «انسان رونده است» ممتنع می‌نمود، زیرا مفاد و مصداق حمل اتحاد وجودی بین دو مفهوم متغایر است؛ و نیز حکم به چیزی بر چیزی عبارت است از اتحاد آن دو در وجود و تغایر آن دو در مفهوم و ماهیت و جهت مغایرت غیر جهت اتحاد است... پس اگر وجود چیزی غیر از ماهیت نباشد، جهت اتحاد مخالف جهت اختلاف نخواهد بود و از آن جا که این دو جهت متفاوتند، وجود غیر از ماهیت است، زیرا با وحدت محض حمله تحقق نمی‌یابد، کما این که با کثرت محض هم حمله متحقق نشود.^{۲۸}

راه حل سوم

از نظر صدرالمتألهین این راه حل برای مشکله اتصاف ماهیت به وجود از دو راه حل قبلی گران بهاتر، محکم تر و بهتر است و آن این است:

وجود در هر چیزی موجود بالذات و متحصّل به خود است و نسبتش به ماهیت مانند نسبت نور است به شیء نورانی شده، همچنان که نور ذاتاً نورانی کننده است و غیر آن به واسطه نور، نورانی است، همچنین وجود در هر مرتبه‌ای و برای هر ماهیتی بالذات موجود است و ماهیت به واسطه آن موجود است. معنای گفته ما «انسان موجود است» این است که وجودی از وجودها مصداق مفهوم انسانیت در خارج است و مطابق برای صدق آن مفهوم است. پس از جهتی در حقیقت، مفهوم انسان برای وجود ثابت است و ثبوت مفهوم ماهیت برای وجود متفرع بر وجود است، زیرا وجود در خارج اصل است و ماهیت تابع آن است، مانند تابعیت سایه نسبت به شخص.^{۲۹}

بر اساس این راه حل وجود حقیقتاً موضوع است و ماهیت محمول است. بنابراین، هلیات بسیطه که موضوع آن ماهیت و محمول آن وجود است از باب عکس الحمل است. قاعده فرعیه نیز بر این اساس، در ظرف تحلیل ذهنی که شیء خارجی به وجود و ماهیت تحلیل می‌شود، جاری است، اما نه این که ماهیت در رتبه سابقه وجود داشته باشد، بلکه در رتبه سابقه وجود موجود است و ماهیت بر آن عارض می‌شود و این عروض ذهنی است، چرا که در متن هستی دو چیز وجود ندارد تا سخن از عروض یکی بر دیگری مطرح شود.

اکنون اگر به استدلال راسل توجه کنیم، می‌بینیم که او گویا وجود را جزء موضوع قضیه و ماهیت را محمول قضیه قرار داده است.

«گاوها وجود دارند»، یعنی « X هایی وجود دارند، به طوری که اگر بگوییم X یک گاو است، صحیح است» و این عبارت ثابت می‌کند که این‌که بگوییم: «گاوها وجود دارند» به معنای نسبت دادن صفت خاصی، یعنی «وجود داشتن» به گاوها نیست، بلکه به این معناست که موجوداتی در عالم وجود دارند که وصف کلمه «گاو» در مورد آنها به کار می‌رود.

آیا می‌توان از عبارت راسل اصالت وجود را استنباط کرد؟ در پاسخ باید گفت: از آن‌جا که اساساً این مسئله در غرب مطرح نبوده، استنباط اصالت وجود بعید به نظر می‌رسد، گرچه کسی که قائل به اصالت وجود است می‌تواند از این بیان به سود خود استفاده کند.

استبعاد ما از آن‌رو است که فیلسوفان قبل از صدرالمতألّهین هم وجود و واقعیت داشتن را همین‌طور معنا می‌کردند. شیخ‌الرئیس در بحث مضاف از الهیات شفا این مسئله را که آیا ابوت به عنوان مضاف در خارج موجود است یا خیر، مطرح می‌کند و با توضیحاتی نتیجه می‌گیرد که اضافه در خارج موجود است، زیرا حدّ مضاف بر آن صادق است.^{۳۰} از این‌رو، صدرالمتألّهین در اسفار همین مطلب را به شیخ نسبت می‌دهد:

برای هر ماهیتی، نحو خاصی از وجود است و موجود بودن ماهیت در اعیان عبارت است از صدق ماهیت بر امری و تحقق حدّ ماهیت در آن، چنان‌که آن را شیخ در باب مضاف ذکر کرده است.^{۳۱}

وجود داشتن به این معنا، هم برای ماهیت است و هم برای وجود، زیرا مفهوم وجود هم بر خارج صدق می‌کند. طبق این بیان، هم وجود واقعی است هم ماهیت. اما واقعیت وجود، واقعیتی اصیل است و واقعیت ماهیت، واقعیتی اعتباری است.

وانگهی، آیا گاوی که بر شیئی که وجود دارد، صادق است، بر وجود گاو صادق است یا بر ماهیت گاو؟ پاسخ این پرسش از عبارت راسل به دست نمی‌آید. وقتی می‌توان به این پرسش پاسخ داد که مسئله اصالت مطرح شده باشد.

نکته دیگری را نباید در مورد تقریر راسل بر محمول نبودن وجود از نظر دور داشت و آن نکته این است که اساساً بیان راسل دلالت بر نفی محمول وجود نیست، زیرا وقتی او در تفسیر گزاره «گاوها وجود دارند»، می‌گوید: «موجوداتی در عالم وجود دارند که وصف کلمه «گاو» در مورد آنها به کار می‌رود». در این بیان، موضوع قضیه به صورت شیئی وجود دارد است.

بنابراین، موضوع مرکب از شیء و وجود است و اساساً مسئله روی رابطه بین شیء و وجود است که این رابطه به صورت یک هلیه بسیطه گزارش می‌شود و راسل نتوانست ثنویت بین ماهیت و وجود را بردارد.

آیا وجود موضوع واقعی است؟

تا کنون می‌گفتیم هر چیزی را که بتوان با هلیه بسیطه‌ای گزارش کرد، وجود محمولی دارد و محمول واقعی است. صدر المتألهین با این رأی مخالف نیست، لذا از نظر او، همه اشیاى موجود و خود وجود محمول واقعی هستند. اما براساس اصالت وجود و براساس راه حل سوم، وجود حقیقتاً موضوع است و هلیه بسیطه از قبیل عکس الحمل است. بنابراین، باید گفت: وجود در ظرف اعتبار، محمول واقعی است و واقعاً و بالأصله موضوع واقعی است.

ممکن است گفته شود که کانت و راسل هم می‌خواستند بگویند که وجود محمول واقعی نیست و شما هم براساس اصالت وجود اثبات کردید که وجود موضوع واقعی است نه محمول واقعی. پس می‌توان گفت: از آن‌جا که در برهان‌های وجود شناختی وجود محمول قرار می‌گیرد، این نوع براهین بی‌اعتبارند. در پاسخ به اجمال باید گفت که ما طبق نظریه صدر المتألهین محمول بودن وجود را نفی نکرده‌ایم، هنوز بنا بر اصالت وجود می‌توانیم هلیه بسیطه‌ای بسازیم که محمول آن موجود و موضوع آن وجود باشد. اما در تفصیل پاسخ باید مباحثی را از نظر بگذرانیم.

برهان

برهان استدلال معتبری است که مقدمات آن یقینی باشد و به نتیجه یقینی بینجامد. بنابراین، اگر استدلالی از نظر منطق معتبر باشد؛ مثلاً صورت استدلال قیاسی و مقدمات آن یقینی الصدق باشند، نتیجه آن یقیناً صادق است. در تعریف برهان آنچه به مقدمات مربوط می‌شود این است که مقدمات آن صادق باشند و بس، اما این‌که قید یقینی را ذکر کردیم، از این‌روست که مقدمات صادق در صورتی برای ما مفید و الزام‌آور است که ما به صدق آن اذعان کنیم و گرنه در صدق برهان، حتی یقینی بودن مقدمات شرط نیست. در مقدمات برهان شرط نیست که حملی باشند یا شرطی و در صورت حملی شرط نیست که چه نوع حملی‌ای باشند.

هلیه بسیطه در برهان

آیا هلیه بسیطه می تواند مقدمه برهان قرار گیرد؟ کانت و همه کسانی که به تبع او وجود معمولی را انکار کرده اند، به این پرسش پاسخ منفی داده اند، زیرا همه آنها قائل شده اند که چون وجود محمول واقعی نیست، بنابراین، برهان وجودشناختی معیوب است و برهان وجودشناختی جز به معنای به کارگیری هلیه بسیطه در برهان نیست، زیرا در این برهان از تعریف خدا وجود او استنتاج می شود. بنابراین، باید در تعریف خدا وجودش را اخذ کنیم تا وجودش را نتیجه بگیریم. صرف نظر از آنچه تا کنون گفته ایم، آیا اگر بپذیریم که وجود محمول واقعی نباشد، برهان وجودی شناختی از اعتبار ساقط است؟

از توضیحی که درباره برهان داده ایم، پاسخ این پرسش معلوم می شود. در برهان بودن یک برهان، همان طور که گفته آمد، کافی است که مقدمات آن منطقاً گزاره و صادق باشند و اگر به ظاهر حملی اند، حملی صادق باشند. بنابراین، در برهان وجودشناختی مقدمات آن باید صادق باشند و اگر در این برهان از هلیه بسیطه استفاده می شود، باید این هلیه شرط برهان را، که همانا صادق بودن است، دارا باشد. شکی نیست که هلیات بسیطه قابلیت صدق و کذب را دارند. از این رو، می بینیم که فارابی در عبارتی که در طلیعه مقاله از او نقل کرده ایم، قابلیت صدق هلیات بسیطه را تأیید می کند: «اما هرگاه ناظر منطقی به این قضیه نظر کند، آن را مرکب از دو کلمه که اجزای آنند، می گرداند و این که قضیه قابل صدق و کذب است، پس از این جهت دارای محمول است.»

کانت تردید ندارد که هلیه بسیطه یک گزاره حملی منطقی است. در برهانیت برهان شرط نیست که محمول یک گزاره حملی واقعی باشد. راسل آشکارا درستی هلیات بسیطه را تأیید می کند: «گاوها وجود دارند»؛ یعنی «Xهایی وجود دارند، به طوری که اگر بگوییم X یک گاو است، صحیح است» همین طور عبارت «اسب شاخدار وجود ندارد»، برابر است با Xهایی وجود ندارد که اگر بگوییم: X یک اسب شاخدار است، درست گفته باشیم». فرگه هم در درستی هلیات بسیطه تردید نکرده است: «فرگه به طور قاطع می گوید: «من نمی خواهم بگویم چیزی که این جا درباره مفهوم اظهار می شود، اگر درباره اشیا اظهار بشود، دروغ و بی معناست.»

فرض کنیم ادعای کانت و راسل در تحلیل هلیه بسیطه درست باشد و فرض کنیم مقتضای تحلیل او این است که وجود حقیقتاً موضوع است، آیا باز می توان گفت: برهان وجودشناختی از

اعتبار ساقط است؟ به عبارت دیگر، طبق رأی نهایی صدر المتألهین که مدعی است وجود حقیقتاً محمول نیست، بلکه حقیقتاً موضوع است، آیا می‌توان گفت: برهان وجودشناختی ممکن نیست؟ پاسخ این است که از نظر منطقی هلیات بسیطه حملی هستند و می‌توانند به همین اعتبار مقدمه برهان قرار گیرند. این بیان منافات ندارد که وجود در واقع، موضوع باشد یا از نظر منطقی از جهتی محمول باشد و از جهت دیگر، موضوع باشد. بنابراین، محمول بودن یا نبودن وجود به تنهایی کافی نیست که برهان وجودشناختی از اعتبار ساقط شود.

در میان فیلسوفان غربی پلاتینگا^{۳۲} و بارنز^{۳۳} به این نکته تظن کرده‌اند که وجود چه محمول باشد چه نباشد، به برهان وجودشناختی لطمه نمی‌زند.

گفتنی است که استدلال کانت بر بی‌اعتباری برهان وجودشناختی، علاوه بر نفی وجود محمولی، مشتمل بر مؤلفه‌های دیگری نیز هست که از آن جمله است تحلیلی بودن هلیه بسیطه‌ای که در خصوص برهان وجودشناختی استفاده می‌شود. در این مقاله، به دلیل این که این مباحث مستقیم به وجود محمولی مربوط نمی‌شود، وارد آن نشده‌ایم و آن را به مقاله‌ای دیگر وامی‌گذاریم.

کوتاه سخن آن‌که:

۱. وجود محمولی در اصطلاح فلسفه اسلامی مفهومی است که می‌توان از آن با یک هلیه بسیطه گزارش کرد، خواه محمول قضیه قرار گیرد یا موضوع قضیه.
۲. وجود از نظر صدر المتألهین، علاوه بر آن که طبق دستور العمل (۱) وجود وجود محمولی است، حقیقتاً موضوع است.
۳. وجود، چه حقیقتاً محمول باشد یا نباشد، در هلیات بسیطه از جهت منطقی محمول است. از این رو، می‌تواند مقدمه برهان قرار گیرد.

۱. الفارابی، *الاعمال الفلسفه*، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، دار المناهل، ۱۴۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۵.

2. Barns, *The ontological Argument*, London, Macllan, 1972, P, 42.

3. Norman kemp Smith, *Kant's Critique Of Pure Reason*, NeW Jersey, Humsnities Press, 1792, P.

4. Ibid.

5. P.T. Geack, Tranlations From The Pgilospical Writings Of Gottlob Fetege, P. 50-51.
6. *The ontological Argument*, P. 51-53.
7. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، ص ۵۱-۵۳.
8. *The ontological Argument*, P. 41.42.
9. Ibid, 46.
10. *The ontological Argument*, P. 42.
11. Ibid.
۱۲. فخرالدین رازی، *المباحث المشرقية*، ج ۱، ص ۱۱۹؛ قوشجی، شرح *تجريد العقاید*، ص ۵۹؛ نفتازانی، شرح *المقاصد*، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵؛ آقا علی مدرس، *رسالة حملیه*، ص ۴۴.
۱۳. صدر المتألهین همه این اقوال را در رساله خود با عنوان «رسالة فی اتصاف الماهية بالوجود» جمع آوری کرده است و هیچ یک از آنها رضایت او را جلب نمی کند و می گوید: ان لنا فی تصحیح هذا المرام الذي تزلزلت فيه الاقدام و تحيرت فی ادراكها افهام الانام وجوها آخر غير ما ذهب اليه هؤلاء الاقوام و ذكروه فی المتداولات من كتب الحكمة والكلام. (ر.ک: *الرسائل*، ص ۱۱۰-۱۱۴).
۱۴. همان، ص ۱۱۴.
۱۵. همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.
۱۶. *المشاعر*، ص ۲۷؛ *تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق*، ص ۱۰۳.
۱۷. *الرسائل*، ص ۱۱۵.
۱۸. نصیر الدین طوسی، *تجريد الاعتقاد*، شرح *تجريد*، ص ۱۱.
۱۹. از این رو این دو قضیه را هلیه نامیده اند که هرگاه از اصل وجود یک شیء پرسش کنیم یا از موجود بودن شیئی پرسیم، این دو قضیه در پاسخ مطرح خواهند شد.
۲۰. *الرسائل*، ص ۱۱۴.
۲۱. همان، ص ۱۱۷.
۲۲. صدر المتألهین، *الحكمة المتعالية فی الاسفار العقلية الاربعة*، ج ۱، ص ۷۸-۸۲.
۲۳. همان، ص ۳۳۶-۳۳۷.
۲۴. از نظر فلسفه اسلامی تعیین معنای عامی دارد که شامل مفاهیم کلی می شود، مفاهیم جنسی مبهم نامتعیین اند با فصل متعین می شوند، اما تشخص معنای خاصی دارد که با کلیت سازگار نیست و همیشه جزئی حقیقی است. و تا شیء جزئی حقیقی نشود، موجود نمی شود.
۲۵. *الرسائل*، ص ۱۱۴.
۲۶. *الحكمة المتعالية*، ص ۴۹؛ و اني قد كنت شديد الذب عنهم في اعتبارية الوجود و تأصل الماهيات،

حتى أن هداني ربي و انكشف لي انكشافا بينا ان الامر يعكس ذلك.

٢٧. المشاعر، ص ٩-١٠.

٢٨. همان، ص ١٢-١٣.

٢٩. الرسائل، ص ١١٦-١١٧.

٣٠. الشفاء الهيات، ص ١٥٧ و ١٥٩.

٣١. الحكمة المتعالية، ج ٣، ص ٣٢.

٣٢. پلاتينگا، فلسفة دين، ترجمة محمد سعيدى مهر، قم، طه، ١٣٧٦، ص ١٦٨.

33. The ontological Argument, P. 65.